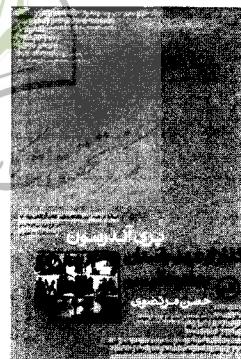


# گذر از عهد باستان به فئودالیسم

• علی یارمحمدی



■ گذر از عهد باستان به فئودالیسم

■ پری آندرسن

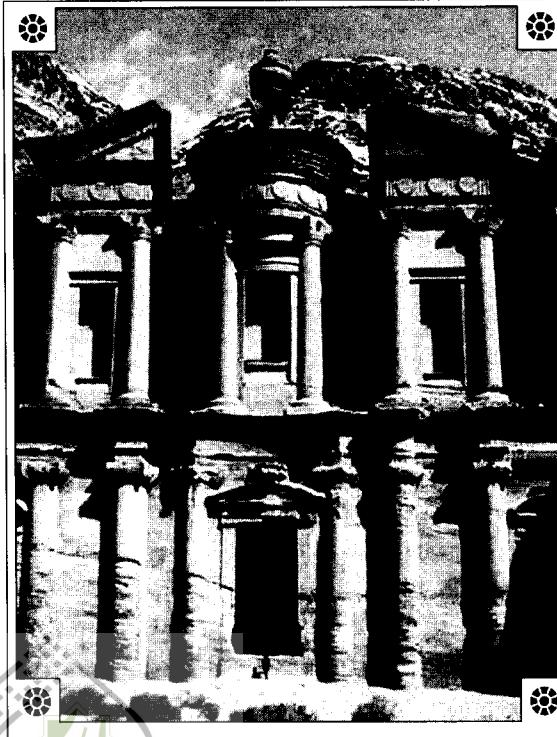
■ ترجمه حسن مرتضوی

■ نشر ثالث، تهران، چاپ اول: ۱۳۸۸، ۲۰۰۰ نسخه

«ما هنوز رازهای امپراتوری را نمی‌دانیم اما مدعی هستیم که رازهای خدا را می‌شناسیم» این سخن آمروز میلانی ایتالیایی که در محکومیت علوم نظری محض نظری هندسه و نجوم به متابه علومی غیراللهی بر زبان رانده، بازگو کننده‌ی بخشی از واقعیت دوره‌ای از تاریخ اروپاست که همواره به عنوان یکی از مهمترین ادوار تاریخ مغرب زمین از آن یاد می‌شود. کمتر پژوهشگری در حوزه علوم انسانی، خاصه تاریخ و جامعه شناسی را می‌توان یافت که منکر نقش و تأثیر به سزای این دوره از تاریخ اروپا در روند کلی حاکم بر تاریخ بشریت بوده باشد. «بری آندرسن<sup>۱</sup>» (متولد ۱۹۳۸)، از جمله مورخان مارکسیست اخیر، استاد رشته تاریخ و جامعه شناسی در دانشگاه اوکلاهما و از سردبیران مجله نیولفت ریویو (۱۹۶۲-۱۹۸۲) و (۲۰۰۲-۲۰۰۳) کوشیده است در اثر خود به بررسی تاریخ سده‌های میانه اروپا در زمانه‌ی کلاسیک آن پیردازد. اما همانگونه که مترجم محترم کتاب در یادداشت آغازین خود اشاره می‌کند، نویسنده کتاب این مهم را نه برمنای یک الگوی ذهنی و از پیش ساخته بلکه بر مبنای سیر مادی تکوین، رشد و فروپاشی نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی استوار کرده است. کتاب حاضر در حقیقت مقمه‌ای است بر دیگر اثر کامل‌تر و مفصل‌تر نویسنده با عنوان «تبارهای دولت استبدادی<sup>۲</sup>». نویسنده در هر دو اثر کوشیده است تا با مطالعه دو عصر باستان و فئودالیسم از سویی و استبداد از سوی دیگر، ارتباط میان این دو دوره را در چارچوب نظریه‌ی «مارکسیسم تاریخی» نشان دهد. به نظر می‌رسد پری آندرسن کوشیده است به نظریه‌ی مارکسیسم کلاسیک - با نمایندگانی چون مارکس، لنین، تروتسکی - بازگردد و مسائلی را که این رویکرد از پاسخ‌گویی به آن باز مانده و یا در حل آن قصور کرده است، بار دیگر طرح کند؛ موضوعاتی از قبیل: «ماهیت و سرشت سازنده دموکراسی بورژوازی، کارکرد و آینده‌ی نهاد دولت - ملت، سرشت واقعی امپریالیسم به متابه‌ی یک نظام، معنای تاریخی دولت کارگران بدون دموکراسی کارگران، این که چگونه می‌توان انترناشونالیسم را به عنوان عملی واقعی و نه صرف یک ایده‌آل ناممکن، تحقق بخشد؟ چگونه می‌توان نظامهای امتیاز و سرکوب دیوان‌سالار مستقر را مورد حمله قرار داد و مُلغای ساخت؟ ساختار یک دموکراسی سوسیالیستی اصلی چه می‌تواند باشد؟» او در این کتاب نیز به مانند تبارهای

کلاسیک را مورد توجه قرار می‌دهد. یک بررسی در خور تأمل آن هم از دیدگاه یکی از بحث برانگیزترین نظریات علوم انسانی یعنی ماتریالیسم تاریخی، با وجود تمامی نقاط ضعف و قوت آن، از سویی می‌توان تلاش نویسنده را در گردآوری اطلاعات از منابع، مأخذ و پژوهش‌های متعدد و ارجاع‌های متعددی که در جای خود می‌تواند به عنوان موارد مطالعه و مرجع دانشجویان، پژوهشگران و حتی متخصصان تاریخ زمین مورد استفاده قرار گیرد و در جای جای اثر و به وفور می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد، مورد ستایش است و از سوی دیگر می‌توان قدرت و توان علمی نویسنده را در کاربست چنین نظریه‌ای که کماکان حساس و بعضاً مورد مناقشه میان علمای علوم انسانی و خاصه تاریخ است، به خوبی و به وضوح مشاهده کرد. این اثر را می‌توان به عنوان یک برداشت مارکسیستی از تاریخ که نتایج حاصل از آن لزوماً همیشه نمی‌تواند محل اطمینان نباشد و گاه در کنار آگاهی از نگاهها و برداشت‌های تاریخی غیر مارکسیستی از تاریخ می‌توانند به عنوان مکمل‌های مطالعاتی در کنار یکدیگر قرار گیرند و خلاصه‌ای مطالعاتی و پژوهشی یکدیگر را پوشانند. بدون شک این مهم جز در سایه‌ی آگاهی و تسليط کامل بر هر دو چارچوبی فکری و توانایی لازم در استفاده از نظریات حاصل نخواهد شد. فصل اول از پاره‌هی اول کتاب بر عصر باستان کلاسیک تمرکز کرده است و شامل چهار بخش تحت عنوانی شیوه‌ی تولید بردهداری، یونان، جهان هلنیستی و روم است.

نویسنده در بخش اول این فصل با معرفی شیوه تولید بردهداری، ویژگی‌ها، عناصر، اجزا و خصوصیات آن، این شیوه تولید اقتصادی را به عنوان شیوه تولید مسلط بر دوره‌ی کلاسیک اعمّ از یونان و روم بر می‌شمرد و به خوبی توانسته است موضوعات مختلف مرتبط با این شیوه تولیدی را در دو جامعه یونان و روم عهد کلاسیک مورد تحلیل قرار دهد. زمینه‌ها، بسترها و روندهای حاکم بر شکل‌گیری چنین شیوه تولیدی، رابطه‌ی آن با فکر و فلسفه و هنر در جهان باستان و تأثیرات متقابل آن‌ها بر یکدیگر، نسبت و چگونگی تأثیر و تأثیرات این شیوه تولیدی بر هر دو جامعه یونانی و رومی و تفاوت‌های این دو جامعه از لحاظ شکل، ماهیت و کارکرد شیوه تولید بردهداری و نهایتاً، پیامدها و نتایج حاصل از چنین شیوه تولیدی بر هر دو جامعه اعم از مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. در بخش سوم از فصل اول، نویسنده دوره‌ی هلنیستی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است و با اشاره به شکل‌گیری دولتهای مختلف هلنی در شرق سده‌های میانه اروپا و بر



شهر باستانی پترا در عمان امروزی

دولت استبدادی، اثر مطرح خود، به دنبال آن است تا توازن میان تاریخ و نظریه را که عموماً سنگینی کفه‌ی نظریه آن را به هم زده است، برقرار سازد.<sup>۴</sup> آندرسن خود به نقایص و محدودیت‌های کار خود اذعان دارد و دو اثر خود را هم شان یک پژوهش حرفه‌ای به معنای واقعی کلمه نمی‌داند. او مبنای این دو اثر را صرفاً مطالعه‌ی پژوهش‌های موجود مورخان جدید می‌داند و خود اذعان می‌کند که تأکید زیادی بر مراجعه‌ی مستقیم به منابع و مأخذ دست اول و اسناد و مدارک و شواهد نداشته است. با توجه به این که موضوع پژوهش به لحاظ زمانی گستره‌ی دامنه‌داری را در بر می‌گیرد، حجم اطلاعات موجود در آن با فشردگی بسیاری توازن است. اما از آن جهت که کتاب، آن‌گونه که در سطح فوق به آن اشاره شد، پیش‌دأمدی بر کتاب مفصل دیگری است، می‌توان تا اندازه‌ای این کاستی را توجیه کرد. کتاب در دو بخش (پاره) تنظیم شده است. بخش اول (پاره اول) عصر باستان

**کتاب حاضر در حقیقت مقدمه‌ای است بر دیگر اثر کامل‌تر و مفصل‌تر نویسنده - تبارهای دولت استبدادی. وی در هر دو اثر کوشیده است تا با مطالعه دو عصر باستان و فئودالیسم از سویی و استبداد از سوی دیگر، ارتباط میان این دو دوره را در چارچوب نظریه‌ی «ماتریالیسم تاریخی» نشان دهد**

فیو دالیسم در کنار کلیسا به عنوان حامی ایدئولوژیک خود باعث محو و نابودی شیوه تولید برده‌داری به طور کامل نشده‌اند بلکه آن را در اشکال و رویه‌های جدیدی در بخش غربی اروپای سده‌های میانه عرضه کردند

فِرْدَالِس

و شمالی مناسب با روندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به خوبی تصویر شده است. با وجود این در بحث مربوط به فتووالیسم در شبه جزیره ایبری یا اندلس، قضاوت‌ها و نوشته‌های نویسنده‌ی کتاب در خصوص نقش مسلمانان و نسبت آنها با فتووالیسم شبه جزیره را بایستی با وجود اشارات کوتاه‌ای دیده تردید نگریست. البته این امر می‌تواند ناشی از عدم شناخت و یا آگاهی لازم و کافی از تاریخ اسلام و مسلمانان در اندلس و نقش و تأثیرات آنان بر جامعه شبه جزیره قلمداد کرد. ذکر این نکته نیز ضروری است که فتووالیسم در کنار کلیسا به عنوان حامی ایدئولوژیک خود باعث محو و نابودی شیوه تولید پرده‌داری به طور کامل نشدند بلکه آن را در اشکال و رویه‌های جدیدی در بخش غربی اروپای سده‌های میانه عرضه کردند. گویند این که این شیوه‌ی تولیدی در اوایل دوره کم رو به زوال می‌رود و نهایتاً سوئد به عنوان آخرین پایگاه آن در قرن چهاردهم میلادی با آن

شمدون ویژگی‌ها و تفاوت‌های آنان، این دوره و دولت‌های برآمده در بستر آن را واحد خصلت‌های دوگانه و یا میانه از سنت‌های سیاسی نظام‌های شرقی‌اعم از تمدن‌های کهن رودخانه‌ای شرقی و نظام‌های غربی همچون یونان می‌داند. دولت‌هایی که نه به طور کامل شرقی و نه هلنی هستند و تأثیرات وجود چنین دولت‌هایی را می‌توان در دوره‌های بعد بر شرق اروپا به خوبی مشاهده کرد. تأثیراتی که در کنار عوامل جغرافیایی منحصر به فرد پاره شرقی اروپا، خود موجبات شکل‌گیری مناسبات اقتصادی و سیاسی منغوفاتی از پاره‌ی غربی می‌شود. فصل دوم از پاره‌ی اول کتاب، دوران گذار نام گرفته که شامل سه بخش پیشینه‌ی اقوام ژرمنی، تاخت و تازه‌ها و به سوی تکوین یک سنت است.

این فصل با وجود کوتاهی و فشردگی بیش از حد آن، بسیار حائز اهمیت و توجه جدی است. از آنرو که این مقطع از تاریخ اروپا را می‌توان به عنوان یک میان‌پرده مابین دو دوره کلاسیک و سده‌های میانه بر شمرد. کما اینکه به لحاظ کرونولوژیک، این دوره خود دنبیچه تاریخ سده‌های میانه محسوب می‌شود. فارغ از چنین تقسیم‌بندی نویسنده به خوبی توانسته است در یک بررسی اجمالی، مختصر و مفید به نقش مهم این دوره در شکل‌گیری بنیان‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی غرب اروپا در بستر فوئدالیسم پیردارد. فوئدالیسم که به قول مارکس سنت‌نهایی میان عناصر شهرنشینی و پیشرفتی رومی از سویی و عناصر قبیله‌ای و بدیع ژرمنی از سوی دیگر است، در این دوره به وقوع می‌پیوندد.

ستزی که در نهایت خود را در قرون نه و ده نشان داد و طی قرون دوازده و سیزده به اوج خود می‌رسد و بخش اعظم اروپای غربی و شمالی را تحت سلطه و سیطره‌ی خود قرار می‌دهد. اروپای غربی و شرقی دو فصل عمده‌ی از پاره‌ی دوم کتاب را شکل می‌بخشند. فصل دوم که بر اروپای غربی تمکز کرده است، به ترتیب بخش‌هایی چون شیوه‌ی تولید فنودالی، گونه‌شناسی صورت بندی‌های اجتماعی، شمال دوردست، پویش فنودالی و بحران عمومی را در بر می‌گیرد. در این فصل فنودالیسم به طور مشخص به عنوان شیوه‌ی تولید اقتصادی مسلط در سده‌های میانه‌ی اروپای غربی مورد مطالعه قرار گرفته و ابعاد و جوابات مختلف آن با ذکر شواهد و مثال‌ها و آمار متعدد و در یک بررسی به نسبت کوتاه و فشرده در مقایسه با ساختار طولانی مدت آن مورد ارزیابی قرار گرفته است. گونه‌شناسی فنودالیسم، ویژگی‌های خصوصیات، شباهت‌ها و تفاوت‌های گونه‌های آن در بخش غربی

آنها طی چندین سده متولی - از هون‌ها تا مغولان - در این ناحیه، اما شرایط شرق به گونه‌ای بود که برخلاف همزاد غربی خود سنت موردن اشاره‌ی مارکس در آن رخ نداد و شیوه‌های تولیدی با چهره‌هایی دیگر و از جنس و کارکردی متفاوت از نظایر غربی خود در آن پا گرفتند. سنت اصلی میان شیوه تولیدی بردهداری اواخر عهد باستان و شیوه‌های تولید از هم گسیخته‌ی بدی - اشتراکی ژرمی که سراسر غرب لاتین را فرا گرفت، هرگز در شرق شکل نگرفت.

در فصل پایانی از پاره دوم کتاب نویسنده سعی دارد تا به این سؤال، پاسخ و مسائل پیرامونی و مرتبط با آن و ریشه‌های عدم تکرار تجربه‌ی سقوط روم غربی در مورد بیزانس با وجود فشارهای به مرتب سهمگین تر اقام بدی به بیزانس با توجه به نزدیکی استقرار گاههای اولیه آنان به قسطنطینیه و فشارهای ایران و بعدها مسلمانان به بحث و جستجو بگذارد. در این راستا الگوی شبه جزیره بالکان به عنوان یکی از مناطق مورد توجه بربرهای اسلام و تورانی که از اواخر سده ششم در آن ساکن شدند به لحاظ گونه‌شناسی تطبیقی در بخش «جنوب دانوب» مورد توجه قرار گرفته است. با وجود تفاوت در موقع جغرافیایی و اقلیمی و پیامدهای متعدد حاصل از این تفاوت به لحاظ انسانی، قومی، نژادی، اقتصادی، اجتماعی و سرنوشت بالکان در شرق از جهات بسیار شبیه به اسکاندیناوی است. در هر دو مورد عنصر پیشرفت شهری امپراتوری روم در آن‌ها تقدیر نکرد اما اسکاندیناوی‌ها در نهایت نوع غربی فودالیسم را پذیرا شدند ولی بالکانی‌ها با وجود حضور دراز مدت دولت جانشین روم یعنی بیزانس حاضر به پذیرش گونه پایدار شرقی فودالیسم نشدند.

داستان فودالیسم و سده‌های میانه با این بخش به پایان می‌رسد اما تأثیرات و پیامدهای ان بر جامعه اروپایی را حتی تا امروز نیز می‌توان مشاهده کرد. سده‌های میانه پلی بود میان دو عصر کلاسیک و جدید در بستر فودالیسم، بستری که خود فاقد خصلت همگونی در جغرافیای سیاسی و اقتصادی اروپای سده‌های میانه بود. اما نشان داد که با وجود فراز و نشیب‌های بسیار جای آن را دارد که هنوز با نگاه‌ها و رویکردهایی نو و متفاوت به سراغش رفت و در روشانی شناخت آن به درک هرچه بهتر و افزون‌تر و عمیق‌تر از اروپای سده‌های میانه و جدید دست یافت.

### پی‌نوشت:

1. perry Anderson

2.E.A.Thompson ,A roman Reformer and Inventor,Oxford, 1952,  
pp 44-52

۳. دنیس اسمیت، برآمدن جامعه شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آفاجری، چاپ یکم،  
نشر مروارید، تهران ۱۳۸۶، ص ۱۴۳.  
۴. همان

5. A.M.Jones, The later Roman Empire, 282-602, Oxford 1964,  
vol.II, pp. 1026-68

بدرود می‌گوید. این که چه علل و عواملی منجر به چنین سرنوشتی برای چنین شیوه تولیدی‌ای در اروپای سده‌های میانه آن هم از نگاه یک پژوهش مارکسیستی می‌شود، از نکات قابل توجه و خواندنی کتاب محسوب می‌شود. این امر زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم قرن چهاردهم میلادی، فودالیسم در اروپای غربی، شمال و مرکزی، با بحران جدی، عمدۀ و گستره‌های دست به گریبان است. بحرانی که هم از حیث ابعاد و گستره و هم از حیث گونه‌های مختلف آن جامعه اروپا را بهشدت آزار می‌دهد و همچون انگلی، شیره‌ی جان فودالیسم غربی را می‌مکد.

بحرانی که از یک سو خود ریشه در تضادها و محدودیت‌های بالقوه خود شیوه تولید فودالی دارد و از سوی دیگر نوید بخش ظهور و بروز شکل‌های جدید اقتصادی و تولیدی از جمله بورژوازی یا سرمایه‌داری خرد پا است. فصل دوم از پاره‌ی دوم با عنوان اروپای شرقی، بحث‌های زیر را در بر می‌گیرد. شرق البته، ترمذ کوچ‌نشینی، الگوی توسعه، بحران در شرق و جنوب دانوب، شرق سده‌های میانه در اروپا که تاریخ آن با بیزانس گره می‌خورد راهی متفاوت از هم‌تای غربی خود را طی کرد. «شرق با شهرهای ثروتمند و پرشمار، اقتصاد پیشرفت، دهقانان خرده مالک، وحدت درونی نسبی و فاصله جغرافیایی از مرکز عمدۀ حملات بربرها باقی ماند. اما غرب با جمعیت پراکنده‌تر و شهرهای ضعیفتر، اشرافیت قدرتمند و دهقانان تحت فشار بهره مالکان، هرج و مرج سیاسی و آسیب‌پذیری استراتژیک در مقابل تجاوزات قبیله‌های ژرمی فرو پاشید». این توصیف جوائز از شرق اروپا در «وابسین دوران امپراتوری روم» خود گواه بر وجود تفاوت‌های ساختاری میان دو پاره‌ی غربی و شرقی قاره سیز است. تفاوتی که خود را در طول دوران سده‌های میانه در چهره‌های مختلف نیز باز تولید کرد و منجر به پیمودن راهی متفاوت و به تبع آن سرنوشتی متمایز از یکدیگر در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در دو سویه جغرافیایی اروپا شد. اروپای امروزی با وجود تنوع در عناصر انسانی چهربندی‌های اقتصادی و سیاسی تا حد بسیاری محصول چنین سرنوشتی است. مفهوم شرق و غرب که در نظر اندیشمندان و متفکران غربی فراتر از مفاهیم اقیمی و جغرافیایی را در برمی‌گیرد، ناشی از وجود چنین وجه تمايزی در اروپای سده‌های میانه است.

با وجود عناصر مشترک و ویژگی‌های مشابهی که می‌توان در هر دو پاره غربی و شرقی جستجو کرد ولی نقش‌های آن‌ها در تکوین اروپای امروزی، گاه آن چنان متفاوت از یکدیگر خودنمایی می‌کند که می‌توان به آن دسته از پژوهشگران و متفکرانی که به این دو پاره به مثابهی دو دنیای متفاوت از هم می‌نگرند، مجال قلم فراسایی داد. در نظر این دسته همچون رانکه و هگل، شرق تا حد بسیاری تحت تأثیر عناصر فکری و محيطی آسیایی قرار دارد. تجربه‌ی شرق به مانند غرب تجربه‌ی منحصر به فردی است که می‌توان در آن هم اجزای متأثر از پاره‌ی غربی و هم اجزای آسیایی و تمدن‌های کهن کنار رودخانه‌ای آن را که ب بواسطه یا بواسطه در دوره‌های هلنی، هلنیستی و بیزانس به یکدیگر پیوند یا در هم تبیه شده‌اند، جستجو کرد. با وجود تهاجمات گستره، اقوام بدی - از شرق و حضور دامنه‌دار